

سفر از ممالک محروسه به فدرالیسم قومی



بخش نخست

محمد امینی



این روزها، بهره‌گیری از «ممالک محروسه ایران»، چه از سوی آن دسته از هواداران ایران فدرال که با انگیزه پایان دادن به نابرابری‌ها در ایران از راهکار فدرالیستی و استان‌گردانی پشتیبانی می‌کنند، و چه از سوی کسانی که در سوداهای دیگری هستند و بهای چندانی به یگانگی و ماندگاری ایران نمی‌دهند، سخت روان گشته است. کسانی می‌گویند و می‌نویسند که این «ممالک محروسه ایران» که گاه و بیگاه از میانه دوران شاهان قاجار به کاربرده شده، همان است که در زبان انگلیسی United Kingdom و در فرانسه Ruyauime – Uni می‌خوانند؛ و از این کشف بی‌بدیل خویش نتیجه می‌گیرند که ایران دوره قاجار و پیش از آن، همان ایران «خشتریاونی» یا ساتراپی (یونانی شده آن واژه) می‌بوده و این همان فدرالیسم

پادشاهی است! می‌دانیم که در فارسی دوران قاجار، برگردان «United Kingdom ممالک مجتمعه» بوده است و نه «ممالک محروسه». از جمله در فصل اول پیمان صلح پاریس که در چهارم مارس 1857 میان ایران و بریتانیا بسته شد، آمده است که از «ازطرف اعلیحضرت ملکه ممالک مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند، شرافت مآب هنری ریچارد چارلز بارون کولی از اعظم ممالک مجتمعه ... و ازطرف اعلیحضرت شاه ایران جناب جلالت مآب فرخ خان امین الملک ... عهد نامه مابین اعلیحضرت پادشاه ایران و اعلیحضرت ملکه ممالک مجتمعه بریتانیای کبیر ... متفقاً منعقد داشتند.»

پاره ای از «کارشناسان» این داوری‌های قوم‌گرایانه از این هم فراتر می‌روند و از جمله می‌گویند و می‌نویسند که «قبل از انقلاب مشروطیت شکل حکومت در ایران، به نوعی فدرالیسم سنتی بود، یعنی در دوره قاجار تا قبل از به قدرت رسیدن رضا شاه پهلوی در سال 1304، کشور ما ممالک محروسه ایران نامیده می‌شد. ممالک محروسه ایران يك فاكت تاريخی است که در همه کتب تاریخی و ادبیات آن دوره و اسناد تاریخی که در وزارت خارجه هست می‌بینیم. یعنی ایران از چند ایالت یا مملکت تشکیل می‌شده است مثل: مملکت عربستان، مملکت آذربایجان، مملکت کردستان، مملکت بلوچستان و خراسان و ... مجموعه این ممالک، کشور ایران را به وجود می‌آوردند.» (1)

به راستی که سخنی بی‌پایه تر و سست تر از این نمی‌توان در سودای بازگشت به دوران پرافتخار ایللی گذشته ایران به هم بافید. یا نمی‌دانند و یا خویشتن را به نادانی می‌زنند! واژه «محروسه» هرگز برای بیان ساختار فرمانروایی در ایران و یا به جای واژه ایران که پیشینه‌ای دیرینه و دیرپا دارد به کار گرفته نشده است. سرزمین محروسه یا نگهبانی شده، می‌تواند شهری، دیاری،

ایالتی و کشوری باشد. در گذشته های دورتر، سرزمینی را که امیری، شاهی و جهانگشایی بر آن فرمانروایی می داشته، «مملکت محروسه» یا «ممالک محروسه» او می خوانده اند. یعنی سرزمین هایی که در «حراست» آن فرمانروا است. شیراز در روزگار سعدی، محروسه ابوبکرین سعد زنگی بود. ظل السلطان، ولایات و شهرهای جنوب ایران را ممالک محروسه خویش می خواند. تنها از دوره صفوی به این سواست که با بازسازی کشور ایران، گاه و بیگاه از ممالک محروسه ایران در نوشته ها و فرمان ها بهره جسته اند که در این جستار به آن خواهیم پرداخت .

یکی از نوشته های کهن در اشاره به «ممالک محروسه»، کتاب «تاریخ عالم آرای یمینی»، نوشته فضل الله بن روزبهان خنجی است که رویدادهای دوران فرمانروایی سلطان یعقوب آق قویونلو، فرزند حسن پاشای ترکمن (اوزون حسن) را در بر دارد. در بیان گسترش سرزمین زیر فرمانروایی سلطان یعقوب چنین می نویسد: «از کنار آب فرات و ثغور روم و شام تا ساحل بحر عمان و جزایر هند و از باب الابواب شروان تا قریب مدینه طیبه که طول و عرض ممالک محروسه بود» (2). همین جا باید افزود که سندی از همان دوره پایانی فرمانروایی ترکمانان آق قویونلو بر بخش هایی از ایران به جای مانده که از «مُلک ایرانی» و «کشور ایران» یاد می کند و آن، نامه اغورلو احمد بیک، نوه اوزون حسن به سلطان احمد عثمانی است که پنج سال پیش از آغاز پادشاهی شاه اسماعیل صفوی نوشته شده است. (3).

در نوشته های تاریخی، واژه ممالک که واژه ای عربی و جمع مملکت (مملکة) است، همیشه برای بیان آن چه یک کشور و یا سرزمینی که داری فرمانروایی سیاسی یگانه ای باشد، به کار گرفته نشده است. هنگامی که محمد فارسی استخری در سده چهارم هجری کتاب مشهور خویش را به نام «مسالک الممالک» نوشت، «راه های سرزمین ها» مُرادش بود و نه راه های کشورها. ممالک بیست گانه یادشده در کتاب او نیز پیوندی با ساختار کشوری و فرمانروایی آن سرزمین ها ندارد. هم از این رواست که از ممالک «جزیره العرب و دریای پارس و اندلس و سیسیل و جنوب ایران و جبال و دیلم و خزر» و دیگر سرزمین ها به گونه ای یاد می کند که گواهی است بر این که مُراد او از ممالک، سرزمین های گسترده ای است که «دایره اسلام بر آن محیط است» و این سرزمین ها گاه از فرمانروایی یگانه ای برخوردار بوده اند و گاه از فرمانروایی هایی چند گانه. در «المسالک والممالک» ابن خردادبه، جغرافی دان برجسته ایرانی سده سوم هجری نیز ممالک برابر سرزمین های «جبل» و پیرامون آن است.

بیهقی نیز بارها در تاریخ خویش از مملکت و ممالک یاد کرده که در آنجا نیز آشکار است که مراد او کشورها و یا مملکت های جدا از یکدیگر به مفهومی که اینک روان گشته نیست. او گاه آن چه را که اینک ما ایالت یا استان می خوانیم، مملکت می خواند. «ما امیرالمؤمنین را از عزیمت خویش آگاه کردیم و عهد (فرمان) خراسان و جمله مملکت پدر را بخواستیم»؛ و گاه از بخش های یک ولایت با واژه ممالک یاد می کند. از جمله در اشاره به هجوم ترکمانان به بخشی از خراسان می نویسد که «ترکمانان در حدود ممالک [خراسان] پیراکندند و شهر تون (فردوس امروز) غارت کردند.»

عطا ملک جوینی که کار گسترده او در «تاریخ جهانگشای جوینی» یکی از معتبر ترین اسناد تاریخی سده جان گداز هفتم هجری است، گاه «ممالک» را با مملکت های بسیاری برابر دانسته و از جمله در «ذکر خروج چنگیزخان» می نویسد که «چنگیزخان را نام تمرچین بود تا وقتی که بر ممالک ربیع مسکون به سابقه تقدیر و حکم کن فیکون مستولی گشت» (4).

گاه نیز ممالک را بخش‌هایی از مملکت یک فرمانروا برشمرده است. در بیان لشکر کشی جلال‌الدین خوارزمشاه به سوی بغداد می‌نویسد که خلیفه «امیرالمؤمنین الناصرالدین الله» به پیام جلال‌الدین بهایی نداد و «قشتمور را با بیست هزار مرد از شجعان رجال و سروران ابطال نامزد کرد تا سلطان جلال‌الدین را از نواحی ممالک او برانند». (5)

بسیاری از تاریخ‌نویسان کهن، واژه مملکت را با سرزمینی که یک خاندان فرمانروا بر آن چیرگی می‌داشته اند برابر دانسته‌اند که همین را ما اینک کشوری می‌خوانیم که دولتی بر آن فرمانروایی دارد. ناصرالدین منشی کرمانی در «نسائم الاسحار من لطائم الاخبار» که تاریخ وزیران و دستوران ایرانی از دوران چیرگی اعراب بر ایران تا دوره ایلخانان مغول است، واژگان مملکت و دولت را به همان برداشتی می‌نویسد که ما اینک به کار می‌بریم: «... مدبران مملکت سامانی و دستوران سلطنت محمودیان (غزنویان) و وزیران دولت سلجوقیان و ...» (6).

هم‌اکنون می‌دانیم که از «قهرمانان مملکت نبوت» سخن می‌راند، مرادش مملکتی فراتر از سرزمین فرمانروایی یک دولت است. در باره دولت سامانی چنین می‌نویسد: «اول طایفه از ملوک اسلام که در ممالک ایران دم استقلال زدند ایشان بودند». (7)

اما «مملکت» در نوشته‌های تاریخی تا دوره صفوی، آن‌بار تاریخی را که کشوری با مرزهای شناخته شده می‌دارد، نمی‌داشته است. هم‌اکنون می‌دانیم که در نوشته‌های تاریخی، گاه از ممالک ایران یاد می‌شود و گاه از مملکت ایران. مملکت اما واژه کشداری است که بیشتر با گسترش فرمانروایی امیری و شاهی، بازبینی می‌شود. یکی از ارزنده‌ترین نوشته‌های بازمانده در این راستا، «جامع التواریخ» خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، وزیر، پزشک و تاریخ‌نگار بی‌همتای دوره ایلخانان مغول است. او در بهره‌جویی از مملکت و ممالک، از دست‌ورزیان پیروی نمی‌کند. در باره چیرگی امیر ناصرالدین سبکتگین، پایه‌گذار دولت غزنوی بر بُرج و باروی «قُصدار» می‌نویسد که «این بقعه در جوار مملکت او بود» و پس از پیروزی بر قُصدار، «آن بقعه در حوزه ممالک خویش آورد». اگرچه پس از این پیروزی با «چپپال که پادشاه هندوستان بود» در افتاد و «لشکرها ... بین دو مملکت به هم رسیدند». (8) واژه مملکت در این جا و در بخش‌های دیگر این کتاب، برابر سرزمینی است که پادشاهی در آن دوره مورد گفتگو بر آن چیرگی می‌داشته (کشور) و ممالک هم نه جمع مملکت‌ها که بخش‌ها و یا ولایات یک مملکت‌اند. در باره مملکت رکن‌الدوله دیلمی می‌نویسد که «ممالک عراق و خوزستان و فارس و کرمان و دیگر مواضع در اهتمام و تدبیر دیوان او بود». (9)

و یا ملک‌شاه سلجوقی «تا حدود خطا (ختا) و ختن در هر شهری والی ای از بندگان خویش بگماشت ... از آنجا به اصفهان آمد و چون بیشتر ممالک خود را مطالعه فرمود، هر جایی والی ای و مُقَطَّعی بگماشت». (10)

گاه و بیگاه نیز در یک کتاب، مملکت و ممالک، هم سرزمین فرمانروایی پادشاهی بوده و هم یک بخشی کوچک از یک روستا. در این گفت‌وورد که از «مهمان نامه بخارا» از سده دهم هجری است، مملکت برابر سرزمینی است که فرمانروایی بر آن چیرگی دارد: «اتابک ابوبکر سعدبن زنگی که پادشاه مملکت فارس بود»؛ در گفت‌ووردی دیگر از همان کتاب، مملکت را دیاری می‌یابیم که کسی در آن زندگی می‌کند و یا در آن جا زمین و دارایی دارد: «خراج را تخفیف باید کرد تا صاحب [ملک] به مملکت و ملک و وطن خود معاودت (بازگشت) نماید و بعد از معاودت او را استمالت باید داد تا در ملک خود تصرف مالکانه کند و مملکت معمور شود». (11)

آشکار است که آن مملکت و این مملکت، همسنگ نمی باشند. برای آگاهی از برداشت هایی که از «مملکت»، «ممالک» و «ممالک محروسه» در دوره چهارصد ساله پیش از مشروطه و دولت مدرن در ایران، نخست باید دریابیم که در دوره سی ساله پیش از آن، که با خونریزی های مغولان آغاز می شود و تا پیدایش دولت صفوی به درازا می کشد، نزدیک به یک صد دسته جداگانه از امیران و شاهان بر بخش هایی از ایران فرمانروایی کرده اند. افزوده بر ده فرمانروایی پراکنده از هنگام شکست خوارزمشاهیان تا آمدن هلاکو و سپس ستیز میان ایلخانان مغول که هفده تن از ایشان در یک صد سال بر ایران فرمانروایی کردند، دسته های دیگری مانند آل جلائر، امرای چوپانی، آل مظفر، خاندان اینجو، سریداران، اتابکان سلغوری، ملوک شبانکاره، اتابکان لرستان، آل کرت، اتابکان یزد، قراخانیان کرمان و ده ها خاندان و شاهان محلی در این دوران با دیگر خاندان ها و در میان خویش در جنگ و ستیز می بودند. از آن هنگام است که به کار گرفتن «ممالک ایران» در ادب ایران و نوشته های تاریخی در اشاره به بخش ها و سپس ولایات ایران و نیز بیان هرآن دیاری که در آن سرزمین پهناوری که جغرافی دانان و تاریخ نویسان آن دوران، ایران می خوانده اند، افزایش یافت. راستی هم این است که در بیشترین سال های این دوره سی صد ساله، کشور واحدی به نام ایران وجود نمی داشته و دولتی بر همه سرزمین هایی که ایرانش می خوانیم، فرمانروایی و چیرگی نمی داشته است.

ناروشن بودن مفهوم مملکت، ممالک و ولایات از نامه هشدارگونه ای که تیمور پس از چیرگی اش بر سرتاسر ایران و غارت هند، به پادشاه مصر نوشت و به تقسیم توران این سوی جیحون و ایران میان فرزندان چنگیز پرداخت، آشکار است: چون «چنگیزخان را ممالک ایران و توران مسلم گشت، این ولایات را به دو فرزند خود مقسوم گردانید» (12).

در نامه ای دیگر از سوی تیمور که هنوز بر همه ایران چیرگی نیافته بود به امیرنصرت الدین شاه یحیی، داماد و برادر زاده شاه شجاع، پادشاه هم دوره حافظ که تنها بر یزد و گاه ابرقو حکومت می کرده و گاه و بیگاه نیز بر عموی خویش می شوریده، تیمور وی را «شهریار دیار عجم» و «افتخار ممالک ایران» می خواند و به گستاخی و شورش در «اقطار و اکناف ممالک محروسه» اشاره می کند که شاید یکی از کهن ترین موارد نوشتاری در به کارگرفتن «ممالک محروسه» باشد. (13) افزودنی است که در کوتاه زمانی پس از این نامه، تیمور «ممالک محروسه» خویش را گسترش داد و از جمله در لشگرکشی دوم خویش به شیراز، امیر یحیی یزدی یادشده را که قرار بود «افتخار ممالک ایران» باشد به همراه همه امیرزادگان آل مبارز در روستای مهیار شهرستان قمشه اصفهان کشت! بازهم افزودنی است که نامه های تیمور به شاهان و فرمانروایان دیگر، چه در آن هنگام که در سمرقند بوده و چه پس از چیرگی اش بر سرتاسر ایران و بخش هایی از آسیای کوچک (صغیر)، همه به فارسی است.

از همه نوشته های دوره مغول، ایلخانی و تیموری آشکار است که حتی برخاستگان از بیابان های مغولستان و سرزمین های شرقی آسیای میانه، همه سرزمین گسترده ای را که میان استپ های آسیای میانه و قلمروی روم شرقی (سپس عثمانی) و میان دورود قرار می داشته، ایران می خوانده و باشندگان این سرزمین پهناور را ایرانیان به شمار می آورده اند. نویسنده کتاب «سیرت جلال الدین منکبرنی» (مینکبرنی یا خال بر بینی)، پادشاه خوارزمشاهی که یازده سال در برابر پیشرفت

مغولان ایستادگی کرد، می نویسد که «در زمان گشتاسب پادشاه ایرانیان ... [شهر] نسا، ثغر (مرز) مملکت [ایران] گردید و به تنهایی میان ترکان و ایرانیان حایل و مانعی شد» (14).

قرايوسف قره قویونلو، پیش از رسیدن تیمور به آذربایجان در نامه ای به سلطان بایزید عثمانی می نویسد که «تیمور مقهور دمره الله و قهره، از توران به ایران گذشته و هلاکو وار دعوی ایلخانی کرده ... و حالا متوجه آذربایجان است». بایزید به او پاسخ می دهد که «باید با حکام شیروان و گیلان و کردستان و لورستان بالجمله یکدل و یک جهت» شود و با تیمور درافتد. (15) حمدالله مستوفی قزوینی، تاریخ نگار و جغرافی دان برجسته ایرانی سده هشتم در «نزهة القلوب» با تیزی بی ماندی، مرزهای تاریخی آن چه را که تیمور، قرايوسف و سلطان عثمانی، ایران می خوانده اند، روشن می کند. نوشتارهای بازمانده از آن دوران گواهی براین است که اگرچه از ایران سخن به میان بوده، این ایران در بیشینه آن دوره سی سد ساله، از دولت یگانه ای برخوردار نمی بوده و ممالک یا ایالاتی می بوده که امیران و شاهانی برهرگوشه آن فرمانروایی می داشته اند.

تیمور در نامه هشدارگونه دیگری به شاه مازندران، درباره هجوم خونریزانه اش به ایران می نویسد «چون رایات همایون بصب ممالک ایران نهضت نمود...»، «ملوک» و فروانروایان بسیاری، از جمله ملک عزالدین لُر و شاه احمد و «دیگر ملوک کردستان و امرای شروان و شکی و ملک بقراط والی تغلیس» در برابر او ایستادند و او یکایک ایشان را شکست داد. در همان نامه می افزاید که پس از شکست دادن «بقراط والی تغلیس که مدت مدید سلطنت و حکومت دیار تغلیس و ابخاز و ممالک گرجستان به استقلال و مکتت هرچه تمام تر کرده بود»، از آنجا که پذیرای اسلام شد، «بر سیر ممالک و ولایت خودش فرستاده شد» (16).

ناگفته پیداست که ممالک و ولایات در این جا به یک معنی به کار رفته است و باز پیداست که تیمور و سرکردگان سپاه و دیوانیان او، مملکتی را به نام ایران می شناخته اند.

حافظ ابرو که در جوانی در خدمت امیر تیمور بوده، در «زبدة التواریخ» که بیگمان از برجسته ترین نوشته های تاریخی ایران است، از واژگان مملکت و ممالک با چنان گشاده دستی بهره می جوید که هر آینه خواننده با تاریخ ایران آشنا نباشد، بر این گمان خواهد شد که هر بخشی از ایران در دوران چیرگی خونریزانه تیمور، پادشاهی جداگانه ای می داشته و یا پاره ای از ایالات و ولایات، مملکت خوانده می شده اند و پاره ای دیگر ممالک؛ و یا شاید بر پایه داوری بازنویسان امروزی تاریخ، تیمور «مستبدی منور» و هوادار فدرالیسم می بوده است! «امور سلطنت خراسان به فرّ دولت و یمن حضرت سلطنت ... استقامتی هرچه تمام تر داشت و ممالک فارس امیرزاده عادل پیر محمد بن عمر شیخ بهادر و مملکت کرمان امیر ایدکو برلاس ضبط نموده اما ممالک عراقین ... به امیر و امیرزاده سعید شهید امیرانشاه بهادر گورکان ... امیرزاده مذکور متوجه سلطنت آن مملکت شد» (17).

افزودنی است که در نوشته های تاریخی ایران تا پیش از دوره صفوی، مراد از سلطنت بر یک ایالت، همان ولایت و فرمانروایی است. حسن بیک روملو در «احسن التواریخ» بارها چنین می نویسد. می توان به نامه اوزون حسن آق قویونلو به یادگار محمد گورکانی اشاره کرد که می نویسد «جناب امیر اعظم اعقل، کمال الدین حسین خوارزمی ... دریاب سلطنت و ایالت خراسان استدعا نموده ...» (18).

همین کافی است که بیافزاییم که فرمانروایان دوره آغازین مغول و نیز تیمور هیچ امیر و فرمانروای محلی را به کمترین نافرمانی نمی بخشیده اند و مفهوم ممالک برای ایشان، کشورها و یا

فرمانروایی های مستقلی نمی بوده است و این «ممالک» رفته رفته و با فروکش توانایی ایلخانان و سپس جانشینان تیمور از «استقلال» بیشتری برخوردار می شده اند. در همان زبده التواریخ می خوانیم که تیمور از سرپیچی تبریزیان چنان برافروخته شد که شتابان «هر دو روز کوچ می کرد (تنها یکبار در هر دو روز می ایستاد) و چون به [تبریز] رسید کسانی را که آن صورت از ایشان نقل کرده بودند، جمله را به یاساق رسانید و بسیاری از بیگناهان نیز بدان واسطه سعادت (!) شهادت یافتند چون بیشتر میل خاطرش به خون ریختن بود» (19).

هم او در اشاره به هندوستان می نویسد که «نوروز گورکان که داماد پادشاه ترمشیرین بود و سال ها در ممالک هند از سلطان محمد جونه اکرامات و انعامات یافته ...» (20) و یا «در ممالک آذربایجان هر که را وجودی بود از قضا و اکابر و کدخدایان و اهل بازار حکم کرد که خانه ها را به ربیع رشیدی آورند». (21) گاه نیز سرزمین های پیرامون یک شهر بزرگ را ممالک می خوانده اند: «ملک معزالدین حسین باردیگر در حکومت هرات و توابع تمکنی یافت، روی به ضبط و نسق کار مملکت و تدبیر حکومت آورد و به ضبط ممالک و حفظ مسالک و اعانات اولیاء و اهانت اعداء اشتغال نمود». (22) از شوربختی های روزگار ما، یکی هم این است که نورسیدگان ایرانی پان ترکیسم که به یکباره ملت ساختگی ستمگر فارس را از لابلای اندیشه های دشمنی افروزانه خویش ساخته و با چهره ای حق به جانب، از حقوق از دست رفته تاریخی ترکان در ایران سخن می گویند، به این نمی پردازند که در دوره سی سد ساله میان ایلغار مغول تا دوره صفوی، سرتاسر ایران و سرزمین های پیرامونش، گرفتار ستیز خونریزانه دسته های مغول، تاتار، اوزیک و ترک بر سر «مملکت محروسه» خویش با یکدیگر بوده و تنها نشانی که از ایرانیان فارسی زبان به چشم می خورد، در میان دیوانسالاران، منشیان، مستوفیان، نویسندگان و سرایندگان است که در پیرامون فرمانروایی می زیسته اند. اشاره به نمونه ای در این زمینه کافی است. پس از مرگ تیمور، شاهزادگان تیموری به ستیز با یکدیگر برخاستند. میرزا اسکندر، نوه تیمور که حکومت همدان را در دست داشت، حاکم یزد شد و به یاری برادرش میرزا رستم گرمسیر فارس را غارت کرد. شاهرخ، فرزند تیمور بر خراسان چیرگی یافت و با برادرزاده اش، ابابکر میرانشاه ستیزی خونریزانه و دیرپایی را آغاز کرد. دستکم هفت تن دیگر از بستگان تیمور در گوشه کنار سرزمین او پرچم استقلال برافراشتند. میرزا اسکندر یادشده در نامه ای به گروهی از مرداران ایران برای برانگیختن ایشان بر عمویش شاهرخ می نویسد «قرايوسف (فرزند قرا محمد قراقویونلوی ترکمان و کشنده میرانشاه، فرزند تیمور) که خود را به وجود تراکمه (ترکمانان) استظهاری تصور کرده بود، یک حمله ما را پای نیاورد و تا آن زمان که حضرت شاهرخ با ما طریق ایلی و خویشی و دستی مرعی می داشت، ما نیز رعایت جانب ایشان می کردیم. اکنون با لشکر گران متوجه مازندران گشته اند، ما نیز اصفهان را معسکر همایون ساخته» ایم. به گفته دیگر، ایشان مازندران را غارت می کنند و ما به تلافی دمار از روزگار اصفهانی ها در می آوریم. از جمله رفتار های خویشی و ایلی هم یکی این است که در پایان این دوران چیرگی و ستیز مغولان و تاتاران، پس از دستیابی اوزون حسن نوه قره عثمان آق قویونلو بر سرتاسر ایران، پسرش اغورلو محمد در شیراز بر پدر شورید و به پادشاه عثمانی پناه برد. اوزون حسن با پراکندن دروغین خبر مرگ خویش، فرزندش را به ایران کشانید و به دست خود سراو را برید! این چنین است مفهوم «ممالک» در ایران آن دوران .

باچیرگی دولت صفوی دوره تازه ای در تاریخ ایران آغاز شد. از این زمان سنگ بنای کشوری با دولتی یگانه، بار دیگر در ایران نهاده شد و این بار با فرایند پیدایش دولت - ملت ها در اروپا همزمان گردید. در آن هنگام که اروپاییان پس از سی سال جنگ و خونریزی، سرانجام در « مونستر» و «اوسنابروک» گردآمدند و بر پیمان تاریخی وستفاليا دستینه نهادند، در ایران، پیمان های شناسایی چیرگی ایران بر شمال خلیج فارس و مرزهای ایران و عثمانی بسته می شد و ساختارهای اداری و مالیاتی سروسامانی تازه می یافت. از آن هنگام به دین سو است که عبارت «ممالک محروسه ایران»، رفته رفته جایگزین ممالک محروسه فلان امیر و پادشاه گردید.

اگر در آغاز دوره صفوی، شاه اسماعیل در نامه ای به سلطان حسین میرزا بايقرا با اشاره به «استخلاص ممالک فارس» و در «فتح نامه» چیرگی اش بر شیبک خان اوزبک، برداشت منشیان دولت خویش را از واژه «ممالک» بر ما روشن می کند(23)، در پایان دوره صفوی، تذکره الملوک جای گفتگو باقی نمی گذارد که مراد از واژه ممالک در «ممالک محروسه» یعنی ممالک، ایالت ها و یا ولایات زیر فرمانروایی شاه صفوی است و تنها او پادشاه ممالک یا ایالات و ولایات ایران است . «عالیجاه وزیر اعظم دیوان اعلی و اعتماد الدوله ایران، عمده ترین ارکان دولت و قاطبه امرای درگاه معلی و سرحدات ولایات ممالک محروسه؛ و داد و ستد کل مالیات دیوانی و وجوهات انفادی خزانه عامره و غیره بیوتات از کل ممالک ایران و دارالسلطنه اصفهان بدون تعلیقه و امر عالیجاه معظم الیه داد و ستد نمی شود .

«باید دانست که امرای ایران بر دونوع می باشند: نوع اول، امرای غیر دولتخانه که ایشان را امرای سرحد می نامند و این نوع بر چهار قسم است: اول ولات (والیان)؛ دوم بیگریگان؛ سوم خوانین؛ چهارم سلاطین. اما ولات (که پادشاه صفوی آن ها را برمی گزیده) در مرتبه منصب و اعتبار زیاده از بیگر بیگان (که هم چنین برگزیده دربار شاه) می باشند و رتبه بیگریگان زیاده بر خوانین سلطان های هر سرحدی تابع خوانین همان سرحد می باشند و والی در ممالک ایران چهار است... نوع دوم در ذکر امرا در دولت خانه مبارکه که همگی در درگاه جهان پناه شاهی حاضر و هر یک به منصب مختصی سرفراز می باشند».(24)

استاد مینورسکی، در حواشی بی ماندی که بر تذکره الملوک نوشته، چنین می افزاید: «در تذکره الملوک، مملکت به معنی کلی و مترادف قلمرو به کار رفته است ولی معمولاً دارای معانی خاصی است. مخصوصاً هنگامی که به صورت جمع مانند "ممالک محروسه" استعمال شود. تذکره الملوک در صفحه 5 یکبار از "ولایات ممالک محروسه" سخن به میان می آورد و معلوم می دارد که ممالک دارای مفهومی به غیر از مفهوم یک قطعه زمین معین است که به آن نام ولایت اطلاق می شود. به طور کلی، ممالک، ایالات حکومتی یا استان های کشور هستند که از طریق دیوان ممالک اداره می شوند»(25).

هم از این رو است که شاه عباس، در کناره ماده هفتم پیمان نامه ای که به گسترش بازرگانی هلندی ها در ایران انجامید، در باره بازپرداخت زیان دزدی از دارایی های بازرگانان هلندی در ایران می افزاید که «حکام ایالات و راه داران مناطقی که در آن سرقت انجام گرفته، موظف به اجرای مفاد این ماده هستند».(26)

در احسن التواریخ حسن روملو، تاریخ عالم آرای عباسی اسکندر بیک منشی شاه عباس که تاریخ صفویان را از آغاز تا روزگار شاه صفی، جانشین شاه عباس در بردارد، خلاصه السیر محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی که روزگار شاه صفی را بازگو می کند و دیگر کتاب هایی که از آن روزگار به یادگار مانده، نشانی از آن ساختار از هم گسسته «ممالکی» با گونه ای استقلال سیاسی و اقتصادی در زیر چتر ساختگی آن «ممالک محروسه» ای که اینک گروهی از بازنویسان تاریخ ایران، آن را نمونه «فدرالیسم» کهن در ایران می خوانند، نمی یابیم. مراد از ممالک هم همان است که تذکره الملوک گفته و مینورسکی به درستی دریافته است.

در خلاصه السیرامآ، نام و نشانی از «ممالک محروسه» نیست. همه جا سخن برسر کشوری است به نام ایران و ایران زمین با ولایات بسیار. در گزارش مرگ میرمحمدباقر استرآبادی (میرداماد)، فیلسوف و استاد ملا صدرا می نویسد که «بنابر اجماع، ردای اجتهاد ایران زمین را بردوش منقبت او انداختند» (27).

می نویسد که پس از سرکوبی گروهی که بر شاه شوریده بودند، «...ساحت ایران در سایه عاطفت برگزیده یزدان آرام گرفت» و در اشاره به کشته شدن خسروپاشا و حافظ احمد پاشا به دست حاکم ایروان، شادمانانه می افزاید که «پاشایان ... مکرر با جنود نامحدود به ولایت ایران (یعنی ایروان) آمده و دستبردها کرده بودند» و هشدار می دهد که «با پادشاه فزلباش معرضه نمودن، آب در غربال پیمودن است» (28).

راستی این است که یکی از دست آوردهای گرانبهای گروهی از شاهان صفوی و سپس نادر شاه افشار و کریمخان زند، در دوری جستن نسبی ایشان از فرمانروایی های ایلی و محلی و کوشش در ساختن یک فرمانروایی سراسری و هماهنگ کردن ساختارهای دیوانی، مالیاتی و حتی بهای کالاها ادر سرتا سرکشوراست. تاریخ ایران نشان می دهد که دوران های شکوفایی اقتصادی ایران پیش از مدرنیته، با گسترش امنیت و افزایش توانایی های دولت و دیوان سراسری پیوند می داشته و نه با افزایش ستیز میان دسته های ایلی و قومی و امیران محلی. در دوره شاه عباس که دوره زرین اقتصادی و سیاسی ایران پس از مغول و پیش از مدرنیته است، بیشتر مرزهای مقدس اشرافیت ایلی و فرمانروایی های ایالتی و ولایتی به سود توانا ساختن دیوان و دولت سراسری درهم شکسته شدند. و همین جا باید افزود که چنین راهکاری، از راه اندرز و گفتگو نمی بوده و با سرکوب هرگونه سرپیچی از فرمانروایی مرکزی و گاه کوچاندن دسته های ایلی از یک سوی سرزمین ایران به آن سوی همراه بوده است.

عالم آرای نادری در اشاره به کوچاندن گروهی از افشاران از «ممالک» آذربایجان به خراسان می نویسد که شاه عباس صفوی «پس از تسلط بر ممالک آذربایجان، از نواحی ارومی به قدر چهار هزار و پانصد خانوار از جماعت افشار کوچانید که در نواحی ابیورد و دره جز (درگز) سکنی نمودند». پس از پرداختن به کوچ کردن و بیات و قاجار به خراسان بزرگ، می فزاید که آن دیار هم افزونی «جمعیت و ازدحام زیادی از ایلات و احشام» به جایی رسید که «دیگر مخالفان را به هیچ وجه دست تصرف و مجال تسلط در آن ممالک [خراسان] میسر نشد». (29)

واکنش آغازین نخبگان و سران ایران در برابر پیروزی سرداران افغان غلجایی برپایتخت ایران و ماندگاری این برداشت نادرست در حافظه تاریخی ایرانیان که «افغان ها ایران را اشغال کردند»، نه از این رواست که گویا افغان های غلجایی «بیگانه» تر سلجوقیان ترکمان تباری می بوده اند که در کوتاه

زمانی ایرانی شدند. آن گروه افغان، هم در پهنه فرمانروایی دولت ایران می زیستند و خراج گزار صفویان به شمار می آمدند و هم زبانشان با زبان مردم پایتخت ایران خویشاوندی نزدیک می داشت. واکنش از این روبرو که پس از دویست و اندی سال فرمانروایی صفوی و احساس پیدایش یک کشور واحد با مرزهای نسبتاً شناخته شده، اهالی ایران و یا دستکم توانمندان و نخبگان جامعه، خواهان بازگشت به دوره پراکنگی پیش از صفویه را نمی بودند. هم از این رو است که کوشش ها و خیزش های آغازین در برابر چیرگی نیروی افغان، از جمله از سوی ندرقلی افشار و نادرشاه آتی، برای بازگرداندن پادشاهی صفوی و بیرون راندن «خارجیان» بود که به راستی خارجی نمی بودند. همه اسناد و نوشته هایی که از آن دوران برجای مانده، گواهی است که این کوشش برای بازگرداندن فرمانروایی سراسری می بوده است .

یکی از برجسته ترین این یادمانده ها «تاریخ جهانگشای نادری»، نوشته میرزا محمد مهدی خان استرآبادی، منشی و وزیر نادرشاه است. آن چه که میرزا مهدی خان بر کاغذ می نگارد، سیمای جامعه ای است که در گذر میان ساختار ایللی و ولایتی بازمانده از گذشته و ساختارهای تازه اداری و فرمانروایی دست و پا می زند. او از یک سو نادر را پرچمدار یگانگی ایران و «شهنشه دوران، تاج بخش ملوک ممالک هند و توران» می خواند و از دیگر سو فراموش نمی کند که او «قهرمان سلسله ترکمانیه» و «نادر پادشاه افشاراست که مس قدر زمره ایلات از تأثیر اکسیر تربیت و کیمیاگری آفتاب مکرمش طلای دست افشار است»(30).

او آشکارا و خوش بینانه پادشاهی نادر را بر ممالک محروسه ایران، پایان «رسم ملوک الطوائف ... و فتنه و آشوب» می داند و هم از این رو همه سرکشان و داعیان فرمانروایی در «ممالک و ایالات» را که نادر با سرکوبی ایشان پادشاهی خویش را هموار کرده، یک یک نام میبرد «تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران و ممالک چه قسم ویران بوده که آن حضرت به معماری عزم متین آن ویرانی را درست کردند».(31)

ناگفته پیداست که این «ممالک محروسه» ای که میرزا محمد مهدی استرآبادی، محمد کاظم مروی وزیر مرو و نویسنده «عالم آرای نادری» و محمد شفیق تهرانی، نویسنده «تاریخ نادرشاهی» به آن می پردازند، ایرانی نیست که از فرمانروایی های قومی جداگانه ساخته شده باشد. مراد ایشان ساختار ایالتی و ولایتی ایران است که پیشینه ای دیرپا می داشته است. کمتر سندی به روشنی آن چه که استرآبادی در باره نشست کدخدایان و بزرگان ایران در دشت مغان نوشته، سیمای فرمانروایی و مراد از «ممالک محروسه» را بیان می کند. «دراین اوان که به قوت سرپنجه تأیید الهی و نیروی بازوی این خدیو ... کلید فتح تمامی ممالک (سرزمین ها) از دست رفته به دست آمده [و] به زور اقبال همایون فال، ایرانیان از زیر بار این ننگ» درآمده اند، پس «مقرر گشته فرامین مطاعه به ممالک محروسه عزّ صدور یافت که حکام، و رؤسا و قضات و علما و اشراف و اعیان هر ولایت در پانزدهم جدی (دبماه) در صحرای مغان در پایه سریر فلک مسیر بقور پلتای حاضر شوند»(32).

این فرمان جای پرسشی به جای نمی گذارد که مراد از «ممالک» دستکم در آن روزگار، همان ولایت های ایران بوده است. برداشت تاریخی نویسنده «تاریخ نادرشاهی» از این این هم روشن تر است. محمد شفیق تهرانی می نویسد که نادر پس از شکست لشکریان عثمانی که به «خرابی متعلقه ایران زمین» پرداخته بودند، بر دشت مغان آمد و «سپهسالار عالی وقار نخست احکام .. جهت اجتماع سرداران و رئیسان ایران زمین که عبارت از کنار دریای جیحون تا شاحل بحر فرات است ارسال

داشته ... چنان چه در عرض مختصر مدتی، تمامی سرداران فارس و عراق عجم و خراسان و گیلانات و شروانات و مازندران در بلده چول مغان ... مجتمع گردیدند» (33) این کارنا درهم در این راستا که مشروعیت شاهی خویش را نه از راه پشتیبانی بیگلرباشی ها و سران ایلات، که از نخبگان و بزرگان همه طبقات فرادست سرتاسر ایران می خواهد و در سخنرانی خویش می گوید که «هرگاه اهالی ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند» (34)، کاری شگرف و فرا ایلی است .

از این هنگام است که به کاربردن «اهالی ایران» و «مردم ایران» که گواهی از باشندگی مردمی در یک کشور و پیدایش جوانه های ملت به مفهوم مدرن است، گسترش یافت. «مردم ایران» و نه ترکمن، بیات و اهل فارس و باشند خراسان! در «تاریخ نادرشاهی» یاد شده، آمده که «... از این نوع اتفاقات سرمایه افتخار مردم ایران گشته...» است (35). چند سال پس از گردهم آیی دشت مغان و در روزگار جنگ و ستیز میان بازماندگان کریمخان، میرزا محمد خان کلانتر فارس در یادداشت های روزانه اش نوشت «خاک بر سر اهالی ایران که قحط الرجال شده، خاک بر سر مردم ایران باد، ایکاش مثل اروس (روسها) زنی به هم می رسید (مراد کاترین کبیر است) و صاحب کار بود» (36).

رستم التواریخ نیز شناخت روشن تری از «محروسه» در این دوران به ما می دهد:

«برالولباب پوشیده مباد که نواب مالک الرقاب کریمخان ... وکیل الدوله، عمال بلاد محروسه قلمرو ایران را احضار فرمود و دفترهای شاه طهماسب ثانی را که نادرشاه در عهد ملازمت خود به آن والاچه موافق ممیزی و مهندسی مرتب در کمال راستی و درستی نموده بود ... آوردند و در حضورش برممالک ایران موافق همین نرخ اجناس مذکوره جمع بستند و از ایشان التزام نامچه گرفت که اگر بی سبب نرخ ماکولات را زیاد نمایند، موافق حساب بر مالیات ایشان بی افزایش و ایشان را جریمه و سیاست نماید» (37).

دوره پادشاهی قاجار نیز اگرچه با انحطاط روزافزون سیاسی و اقتصادی ایران همراه است، هیچ گاه به پیدایش حکومت های محلی ماندگار و توانایی که برآمده از خیزش یک گروه قومی و یا تیره ای از آن ها در برابر دولت قاجار باشد، نمی انجامد. ناتوانی روزافزون دولت قاجار نیز نه به سود افزایش نیروی «ممالک» یا ایالات که حاکمان آن ها نیز از قاجاران بودند، که با افزایش نفوذ دولت های خارجی در ایران همراه شد و در پهنه سیاست ایران نیز روحانیونی را که نادرشاه و کریمخان به دخالت های ایشان در دیوان و سیاست پایان داده بودند، توانا و گستاخ کرد.

نخستین پیمان میان ایران و انگلیس در دوره قاجار، در زمان پادشاهی فتحعلیشاه در دی ماه 1179 خورشیدی (1800م) به خامه حاجی ابراهیم خان کلانتر شیرازی، اعتماد السلطنه، و به دستینه او از سوی ایران، و جان ملکولم از سوی بریتانیا بسته شد. این پیمان نخستین سند رسمی است که بیش از یکصد سال پیش از فرمان مشروطه، از ملت ایران یاد می کند. «این معاهده که بین دو مملکت معظم است وسیله و روابط محکمی خواهد بود که نسل بعد نسل آن ها را به هم مربوط نماید و هر دو دولت همیشه تا دنیا باقی است بر طبق قرارداد زیر عمل خواهند کرد ... ماده اول - تا خورشید جهان افروز بر ممالک دولتی معظمین پرتوافکن است و عالم را منور می گرداند، این اتحاد و یگانگی هم بین دولتین در صفحه روزگار باقی خواهد ماند و ریشه شرم آور دشمنی و نفاق برای همیشه قطع خواهد گردید و جای آن را ترتیباتی خواهد گرفت که اسباب کمک و مساعدت بین دو ملت باشد». یک پیمان بازرگانی هم در همان تاریخ به دستینه رسید که از جمله آمده است که «تجار دولتین معتطمین هر دو مملکت در کمال امنیت و اطمینان ایاب و ذهاب خواهند نمود» (38).

پیمانی که شش سال پس از آن در اردوی فین کنشتاین پروس، در برابر ناپلئون میان ایران و فرانسه بسته شد، به همین گونه که در بالا رفت از دولت و مملکت ایران یاد می کند. شوربخانه که در آن دوران، گردآوری اسناد و بایگانی کردن آن ها ارجحی نمی داشته است. ناصرالدین شاه نسخه اصلی پیمان ترکمانچای را که به خامه قائم مقام بوده به پسرش ظل السلطان که ده یازده سالی بیش نمی داشته داده و گفته است که «سوادش را بردار و خودش را به دقت ملاحظه کن!» پس جای شگفتی نیست که متن فارسی پیمان فین کنشتاین که ده ها سال پیش از آن تمرین خوشنویسی آقازاده ناصرالدین شاه، بسته شده و در پاره ای از کتاب ها آمده است با متن فرانسه و برگردان آن به فارسی که آن رونوشت هم در نوشته های تاریخی باز به نام متن همان پیمان آمده، هم خوان نباشد! هر دو رونوشت اما، آن چه را که مراد من در این نوشته است در بردارند. در ماده دوم و سوم رونوشت نخست، آمده است که «اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا، استقلال ممالک حاضره اعلیحضرت پادشاه ایران را ضمانت می نماید [و] گرجستان را حفاً متعلق به اعلیحضرت پادشاه ایران میدانند». ناگفته پیداست که مراد از «ممالک حاضره» همان ولایات کشور ایران و از جمله شهرهایی از قفقاز است که روسیه در پی چیرگی بر آن ها بوده و در متن فرانسه نیز چنین آمده است. در متن دیگری که آن نیز از همان دوران به جای مانده و با متن فرانسه قرارداد نزدیکی بیشتری دارد، همان دو اصل چنین آمده است: «ماده دوم- آن که، جناب امپراطور اعظم به مقتضای مراسم دوستی و موافقت با دولت علیه ایران متعهد و کفیل گردیده که من بعد احدی رخنه در خاک ایران ننماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد از این دخل در خاک ممالک ایران نماید، جناب امپراطور اعظم با پادشاه سپهر تختگاه ایران کمال موافقت به عمل آورده، به دفع دشمن پرداخته، حراست ممالک مزبوره را نمایند و به هیچ وجه خودداری نکنند. ماده سوم- آن که، جناب امپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملک حلال موروثی اعلیحضرت پادشاه ایران می باشد و حقیقت مطلب بر جناب امپراطور مشخص و معلوم است».(39)

جای گفتگو نیست که در میان میرزایان و شاهزادگان بی تدبیر و کم دانش دربار قاجار که بیشترشان آگاهی از دیپلماسی و زبان پیمان های بین المللی نمی داشته اند، واژگانی که در نوشته فارسی پیمان های ایران با دولت های بیگانه آمده است از استواری چندانی برخوردار نیست. بیشتر ایشان تفاوت میان نام گذاری های گوناگون بر یک کشور را نمی دانسته اند. در متن فارسی پیمانی که به کوشش میرزا ابوالحسن خان ایلچی، مزدبگیر دولت بریتانیا(40) میان نمایندگان ایران و سرگور اوزلی در اسفند 1191 (1812) بسته شد، اگرچه از دولت ایران و مملکت ایران همسنگ با دولت و مملکت انگلیس سخن رفته، در همانجا در باره جلوگیری از ورود «لشکر سایرطوایف فرنگستان» و این که دولت ایران «احدی از طوایف را نگذارند داخل خاک ایران شوند» آمده است که در متن انگلیسی پیمان «لشکر کشورهای خارجی» است! آمده است که «اگر دشمنی از طوایف فرنگ به مملکت ایران آمده باشد...!» ناگفته پیداست که به رغم به کار بردن واژه «طوایف» درباره کشورهای اروپایی، در اشاره به ایران هرگز نامی از ممالک محروسه درمیان نیست.

در این اسناد از دولت ایران بیشتر با پیشوند «علیه» یاد می شود و از دولت های خارجی با پیشوند «بهیّه». اشاره به ایران زیر نام «ممالک محروسه ایران» بسیار ناچیز و انگشت شمار است. در پیمان گلستان، «ممالک شاهانه ایران»، «دولت ایران»، «دولتین روسیه و ایران»، «دولت علیّه ایران»، «دولتین علیین روسیه و ایران»، «مملکت ایران»، «دولت بهیّه ایران» و «ممالک ایران» همه

آمده است و هیچ کجا اشاره ای به «ممالک محروسه» نیست. اشاره به «ممالک ایران» هم تنها در آن چهار موردی است که یا از «ممالک روسیه» یاد شده و یا از فتحعلیشاه با پیشوند های «اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران»، «پادشاه دارا شوکت ممالک ایران» و «اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه والاحاه ممالک ایران» نام برده شده است. پیمان گلستان با اشاره به «ولایات غوبرنای و گرجستان و قفقازیه» روشن می سازد که در اندیشه اشراف قاجار هم، ممالک ایران همان ولایات ایران اند. زیرا اگر سرزمینی مانند گرجستان و قفقاز از سوی ایران و روسیه، ولایت خوانده می شوند، آذربایجان، کردستان و فارس هم جز این نمی بوده اند.

در پیمانی که یکسال پس از پیمان گلستان میان دولت های ایران و انگلیس بسته شد، تنها صورت اشاره به ایران، «دولت علیّه ایران» است و نامی از «ممالک محروسه» در میان نیست. در هر دو رونوشت پیمان صلح ترکمانچای و پیمان بازرگانی دیگری که در همان ترکمانچای بسته شد، از آنجا که به خامه کسانی است که با زبان دیپلماسی آشنایی بیشتری داشته اند، از پیرایه ها و پیشوندهای بی مورد پیمان گلستان خالی است. در رونوشت درست این پیمان که با متن روسی آن همخوانی دارد، از ایران با پیشوند «دولت» یا «دولت علیّه» و از فتحعلی شاه به نام «اعلیحضرت شاهنشاه ایران» یاد می کند. تنها اشاره به «ممالک ایران» نیز در فصل پانزدهم در باره بخشودگی «تمام اهالی و کارگزاران آذربایجان» که در جنگ با روس ها درگیر بوده اند از سوی دولت روسیه است و «مهلت یکساله» برای این است که مهاجرین قفقازی و آذربایجانی «به طور آزادی از ممالک ایران (مملکت ایران در رونوشتی دیگر) با کسان خود به ممالک روسیه بروند و اموال منقوله خود را به خارج حمل نموده و بفروشند».۴(41)

در «تعهدنامه» و نامه جداگانه ای که عباس میرزا به وزیر مختار انگلیس در ایران برای گرفتن وام در 1270 (1828) نوشته است، او خود را «ولیعهد دولت شاهنشاهی که در کلیه امور راجع به مسائل خارجی این مملکت ... دارای اختیار کلی می باشیم» می خواند و می افزاید که «ما ولیعهد مملکت شاهنشاهی اختیار تام را در امور سیاسی این ملت دارا هستیم»(42). اشاره او به ملت نیز هشتاد سال پیش از فرمان مشروطه است! همین جا بیافزایم که وزیرش میرزا ابولقاسم قائم مقام، در نوشته هایش او را «ولیعهد دولت قاهره ایران» می خواند و پس از مرگ ولیعهد به یکی از همسرانش نوشت که با مرگ او، «خاک بر سر من و ایران شد»(43). در سه نامه ای که از سوی فتحعلیشاه و ولیعهد او به سلطان محمد دوم عثمانی نوشته شده و در آرشیو نخست وزیری جمهوری ترکیه در اسلامبول موجود است، اشاره ای به ممالک محروسه نیست و از واژه دولت و یا دولتین بهره گرفته شده است. فتحعلیشاه در فرمانی که گواه از پذیرش ناخوشنودانه او از نخستین پیمان ارزروم دارد، به دولت عثمانی می نویسد که «ایلات حیدرانلو و سیبکی از قریم الایام متعلق به دولت جاوید قرار ایران و ساکن الکای (سرزمین) خوی و ایروان بوده اند»(44).

یکی از چالش های ارجمند دوره قاجار که با افزایش آمد و رفت بازرگانی، سیاسی و فرهنگی از زمان پادشاهی فتحعلیشاه بالاگرفت، بازبینی و بازشناسی هویت ایرانی و کشور ایران بود. این بازشناسی، یکی از بردار (مؤلفه) های مدرنیته ایرانی بود. دو گروه در دوسوی این گفتمان نشستند. یکی اشراف ایل قاجار و کسانی که از برکت ماندگاری این ساختار فرمانروایی ایلی برآمده بودند، به همراه بیشتر روحانیون سنتی و پاسداران ماندگاری ساختارهای کهن فرمانروایی. در

اندیشه ایشان، ایران و ایالات و ولایاتش، «مملکت محروسه» قاجار و دربار ایشان بود. «مملکت محروسه» شاهزادگان قاجار که در دوره آغازین ناصری، شمارشان از سه هزار بیشتر شده بود. گروهی دیگر، از میان میرزایان، مستوفیان، پاره ای شاهزادگان، بازرگانان و بیشتر دانش آموختگان و گروهی از روحانیون «منورالفکر» در آتش ناتوانی های ایران و افزایش توانایی بیگانگان می سوختند و در سودا و یا دستکم امید ساختن ایرانی تازه می بودند. نطفه ناسیونالیسم ایرانی هم از دل همین احساس ناتوانی روزافزون «ملک و ملت» و امید به آینده و رشک به پیشرفت و توانایی بیگانگان بسته شد. در نوشتار و گفتار فرهیختگان این گروه، ملت و مملکت و کشور جایگزین ایل و قوم و ولایت شد. هرآینه به نوشته های نخبگان و بزرگان ایران در آن دوران بنگریم در می یابیم که بهره برداری از واژگان نو و دوری جستن از ارزش های ممالکی و ایالتی به سود ارزش های مملکتی، کشوری و ملتی در گفتگو و نوشته های ایشان با شتابی بسیار رو به افزایش می گذارد. از جمله میرزا حسین خان آجودانباشی که از سوی دربار محمد شاه برای رسیدگی به درگیری های آغازین ایران و انگلیس به سه کشور اروپایی رفته و به یاری منشی اش سفرنامه چهل و یک روزه خود را با بیان ریزه کاری های گفتگوها و نسخه نامه های داد و ستد شده را واگفته است، در نوشته بلند خویش تنها یکبار به گونه ای گذرا از «ممالک محروسه ایران» یاد می کند و همه جا به «دولت ایران» و «مملکت ایران» اشاره دارد. این نگرش حتی در میان شاهزادگان و کارگزاران دربار قاجار نیز گسترش یافت. در نامه بلند بالایی پیرامون «امور سر حدی، عشایر و تجارت» که حاجی میرزا آفاسی (کسی که نمی توان او را به نواندیشی متهم کرد!)، شش سال پیش از مرگ محمدشاه قاجار به صدراعظم روم (عثمانی) نوشته، همه جا نام رسمی ایران «دولت علیّه» است و آنجا هم که به ممالک محروسه اشاره می کند، مرادش سرزمین های زیر فرمانروایی عثمانی است! به دولت عثمانی پرخاش می کند که چرا از «تبعه» دولت ایران مالیات گزاف می گیرند و «مکرر ایلات و عشایر اعراب زوار و تجار تبعه این دولت علیّه (ایران) را اذیت کرده برهنه می نمایند». از ایشان می خواهد که «در ممالک محروسه آن دولت علیّه [عثمانی] زیاده از صد چهار (چهار درسد) به هیچ اسم و رسمی از تبعه دولت علیّه [ایران] نگیرند». (45) در نامه رسمی وزارت امور خارجه که به انگیزه گزینش میرزا سعید خان مؤتمن الملک به سفیران کشورهای دیگر فرستاده شده است، نام رسمی ایران همان «دولت علیّه ایران» است که از همین رسم در دیگر آگاهی رسانی های رسمی نیز پیروی شده است. (46)

یکی از برگ های درخشان کوشش در پاسداری از یگانگی ایران و حق حاکمیت ملی که بسیاری از دعاوی پیرامون برداشت بی پرویای مدعیان را درباره ممالک محروسه برکنار می زند، شرکت ایران در گفتگوهای است که به کوشش امیرکبیر به پیمان دوم ارزروم (1226 خورشیدی، 1827) انجامید و در پی آمد آن کار برای روشن ساختن مرزهای ایران و عثمانی آغاز شد. نخست این که در دونا مه معروفی که امیر کبیر به وزرای مختار دولت های خارجی درگیر در گفتگوهای ایران و عثمانی، پیش از پیمان ارزروم نوشته است، نام رسمی ایران، «دولت ایران» و یا «دولت علیّه ایران» است. دودیدگر این که میرزا جعفرخان مشیرالدوله که به نمایندگی از سوی امیرکبیر در گروه چهارجانبه برای اجرای آن پیمان شرکت داشته و از سال 1227 خورشیدی به درازای شش سال با کار شکنی و فریبکاری های کارگذاران عثمانی دست و پنجه نرم کرده، بارها با وزارت خارجه نامه نگاری کرده و گزارش گفتگوهای خود را همراه با پرسش هایی برای ایشان می فرستاده و نوشتاری را هم زیر نام

«رساله تحقیقات سرحدیه» نوشته، در همه یادداشت‌ها، نامه‌ها و گزارش پایانی او، نام رسمی ایران، «کشور ایران»، «دولت ایران» و یا «دولت علیّه ایران» آمده است. (47)

میرزا جعفرخان، برای روشن کردن مرزهای ایران و مالکیت ایران بر روستاهای مرزی که شوربختانه نقشه و اسناد چندانی در دست نمی‌داشتند، گاه به شهادت شهریانان، کدخدایان و سران ایل‌ها و معتمدین آن سرزمین‌ها متوسل می‌شده است. از آن سوی هم دولت عثمانی سخت در سودای جداساختن بخش‌های بیشتری از آذربایجان و کردستان از خاک ایران بوده است. نامه‌های بسیاری از سوی شهروندان ایران در شهرها و روستاهای مرزی بجای مانده که یکی از آن‌ها، نامه بزرگان شیعی و سنی سردشت را در این جا می‌آورم تا گواهی باشد که این افسانه ممالک فدرالی بودن ایران، هشتاد سال پیش از فرمان مشروطه تا چه اندازه بی‌پایه است. پس از این که نماینده دولت عثمانی با گروهی از بزرگان سردشت در مسجد جامع آن شهر دیدار می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد که بر وابستگی سردشت به عثمانی وفاداری کنند و به ایشان نوید پول می‌دهد، آن‌ها در نامه‌ای به میرزا جعفرخان مشیرالدوله، نماینده ایران چنین می‌نویسند: «چون ماها سردشت و توابع آن را مال دولت علیه ایران می‌دانیم و تا چشم‌ها کرده‌ایم، در ید تصرف دولت ایران دیده‌ایم، علیهذا به جناب معظم‌الیه با کمال ادب جواب دادیم که: سردشت و توابع آن مال دولت ایران است، ما نمی‌توانیم که جناب مکرم‌الیه تحکم بفرماید چنان نوشته به خلاف علم و شهادت خودمان بدهیم و دین به دنیا بفروشیم». (48)

شوربختانه است که اینک کسانی کمر به واژگونه سازی تاریخ و پراکنده کردن تخم دشمنی میان ایرانیان بسته و از آشفتگی اداری و بی‌دانشی درباریان آن زمان بهره می‌گیرند که در گزینش نام رسمی پست ایران بر تمبرهای دوره قاجاری گاه «پست ممالک محروسه ایران» را به کار برده‌اند و گاه «پست دولت علیّه ایران» (49) را؛ اما به این نمی‌پردازند که نام ایران هرچه می‌بوده، آن احساس وابستگی مشترک که یکسد و هفتاد سال پیش، قائم مقام‌فراهانی آن را «حبّ وطن» خوانده بود آن چنان نیرومند می‌بوده که از فراز همه پیشینه‌های ایلی و قومی و به رغم و شاید در واکنش به از دست دادن بخش‌های بزرگی از ایران در پیمان‌های گلستان، ترکمانچای، پاریس، آخال و زهاب و حکمیت گلدسمیت، اینک نخبگان نواندیش ایران بیدار شده و در پاسداری از هر وجب از خاک بازمانده ایران می‌کوشیده و به راستی باور می‌داشته‌اند که ایران نه پیوندی ناتوان از «ممالک محروسه»، که کشور واحدی است که در جستجوی هویت ملی خویش است. هم از این رو است که در میانه دوره ناصرالدین شاه، کوشش برای بازپس گرفتن «سرزمین قطور» که بخشی از شهرستان خوی می‌بوده، به چنان جایگاهی می‌رسد که به کوشش میرزااحسن خان مشیرالدوله (سپهسالار)، میرزا ملکم خان، وزیر مختار ایران در لندن و تنی دیگر، کنگره برلن که برای رسیدگی به سرنوشت سرزمین‌های پیشین عثمانی در بالکان می‌پرداخت، حق ایران را بر سرزمین قطور در ماده شست سند پایانی خویش به رسمیت شناخت.

چنین چالشی در برابر دربار برخاسته از پیشینه ایلی می‌ایستاد. چگونه می‌توان واژه ممالک محروسه را گواهی از واحدهای مستقل سیاسی به شمار آورد و ایران دوره قاجار را مدلی از فدرالیسم خواند، هنگامی که شاه و دربار اشراف قاجار در همه دوران فرمانروایی شان، ولایت و حکومت را به خویشاوندان خویش می‌فروخته‌اند؟ و یا اگر هم فروشی درکار نمی‌بوده، کسی مانند ظل‌السلطان، نزدیک به نیم سده بر بخش‌های بزرگی از ایران فرمانروایی می‌داشته‌اند. او که بزرگ

ترین پسر ناصرالدین شاه بود، نخست در دوازده سالگی حاکم «ممالک محروسه» مازندران، استرآباد، ترکمان یموت (ترکمان صحرا) سمنان و دامغان شد و پس چهار سال حکومت در آن دیار، چهل و یک سال بر اصفهان و گاه بر فارس و بیش از هفده شهر بزرگ در این دو «مملکت» و پیرامون آن ها و نیز بر بخش هایی از خوزستان و روبهمرفته یک سوم خاک ایران حکومت کرد .

پس از مرگ فتحعلی شاه که به گفته ناسخ التواریخ 786 فرزند و فرزند زاده از خود به جای گذاشته بود، فرمانروایی بر «مملکت فارس» در دست فرزندش، حسنعلی میرزا فرمانفرما و بیست و شش فرزند او بود که یکی پس از دیگری بر این دیار حکومت کردند. دو دیگر فرزندش، حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و محمدتقی میرزا حسام السلطنه که 48 فرزند می داشتند، بر خراسان چیره بودند. دیگر فرزندان هم از این خان یغمای فرمانروایی بی بهره نبودند. محمد تقی میرزا مُلک آرا، که او نیز بیست و شش فرزند داشت، حاکم کرمانشاه بود. ملایر و توپسرکان را شیخعلی میرزا (48 فرزند داشت) اداره می کرد. بروجرد و لرستان، یزد و کرمان، میان خانلر میرزا، طهماسب میرزا، سیف الملوک میرزا و ابراهیم خان ظهیرالدوله که روی هم رفته بیش از هفتاد فرزند داشتند، دست به دست می شد. دیگر ولایات و شهرهای ایران هم به همین سرنوشت گرفتار بودند. «هرکدام از این شاهزادگان، فرزندان و اقوام نزدیک خود را به حکومت ولایات کوچکتر و حتی دهات و قصبات فرستاده بودند». (50)

بر پایه اسناد و یادمانده ها و از جمله المآثر والآثار محمد حسن خان اعتماد السلطنه، در دوره ناصرالدین شاه که دوره فراز اندیشه های مدرنیته و آزادی در ایران است، ساختار اداری ایران بر روی کاغذ در برگزیده دارالسلطنه تهران، پنج «مملکت» آذربایجان، اصفهان، خراسان/سیستان، کرمان/بلوچستان و فارس؛ هشت ایالت؛ یک ولایت ثلاثه؛ هفده ولایت و یک حکمرانی «بندرات فارس» بوده است. فرمان پادشاه و وزیران بر این بوده که دو «مملکت» آذربایجان و اصفهان را «صاحب اختیار» یا فرمانروایی با اختیار کامل اداره کند، فارس را فرمانفرما، دو «مملکت» دیگر و ایالات را والیان و ولایات را حکمرانان یا حاکمان. بنیاد همه گفتگوهای بی پروای کسانی که ایران را «ممالک محروسه» فدرال می خوانند هم همین سامان اداری درهم ریخته و اجرانشده است. راستی این است که در هیچ دوره ای در هشتاد سال پیش از فرمان مشروطه، دو «مملکت» آذربایجان و اصفهان دارای والی و صاحب اختیاری که از سوی شاه قاجار گماشته نشده باشند، نمی بوده اند. از دوره فتحعلیشاه تا مشروطه، آذربایجان تیول ولیعهد بود. اصفهان، دستکم در دوره ناصری در دست خویشاوندان وی و برای سی و چهار سال در اختیار ظل السلطان، پسرش بوده است. هیچ ولایتی و حکومتی هم بدون پرداخت پول به شاه و درباریان به کسی واگذار نمی شده است.

گواه را از خامه قهرمان میرزا سالور، برادرزاده ناصرالدین شاه بخوانیم: برای حکومت استرآباد و گرگان «بیچاره حشمت الدوله پیشکش داده بود» و پس از شش ماه عزل شد و حکومت را به پسر ساعد الدوله فروختند! حکومت شاهزاده عمیدالدوله در شاهرود و بسطام «با آن همه پیشکش ها شش ماه بیش نماند». شاهزاده «احتشام الدوله ده هزار تومان پیشکش داد و اول سال به حکومت [خمسه زنجان] رفت». «حسام السلطنه حاکم قزوین عزل شد. مجدداً باقرخان سعدالسلطنه حاکم شد. دوماه از سال گذشته مبلغی پیشکش کرد و رفت». ایالت های بزرگ تر، پیشکش بیشتری را نیاز دارند: «مؤیدالدوله از گیلان بیست روز است آمده و فرمانروای خراسان شد. هشتاد هزار تومان پیشکش داده دو روز دیگر می رود. خوب پولی امسال از این دو برادر گرفتند». «امروز رکن الدوله از

حکومت فارس معزول شد... نظام السلطنه مافی حاکم بندرات فارس حاکم شد. پنجاه هزار تومان پیشکش و سی هزار تومان مساعده داد. از رکن الدوله پنجاه هزار تومان خواسته بودند. گویا نتوانسته بود قرض کند. ندادن و معزول شدن یکی بود». «حسام الملک به هفتاد هزار تومان پیشکش به کرمانشاهان» حاکم شد. (51)

حاکمان ایالات و ولایات هم در برابر پولی که برای گرفتن فرمانروایی بر آن ایالت داده بودند، حکومت شهرها را می فروختند. «صدور فرمان حکومت هر شهری مشروط به پرداخت مبلغ گزافی به عنوان پیشکی بود. در هر نوزده حکام شهرها پیشکش هایی را می فرستادند. اگر برای آن ها خلعت و فرمان ادامه حکومت فرستاده نمی شد، معزول بودند و دیگران با پرداخت پیشکش های بیشتر به جای آن ها روانه می شدند». (52)

سامان مالیاتی این «ساختار» اداری راهم هیچ کس بهتر از ظل السلطان که خود درکانون فرمانروایی بوده ترسیم نمی کند: «حکام ایران [با رعیت] دو نوع معاملات می کنند. یکی اصل مالیات که اورا وصول کرده و به ترتیبی به دیوان می دهند. یکی تفاوت عمل اشست که در هر ولایت به اختلاف گنجایش و آبادی مملکت ... کم و زیاد آن را حاکم وصول می کند، یک مقداری متعلق به خودش است و یک مقداری هم حقیقتاً به دولت و خرج اجزای دولت...». (53)

راستی این است که تا میانه پادشاهی ناصرالدین شاه که با افزایش شمار شاهزادگان قاجار و رقابت ایشان برای گرفتن حکومت در گوشه و کنار ایران همراه بود، آخرین سنگرهای استقلال نسبی خان های محلی و حاکمان بومی به سود شاهزادگان گسیل شده از سوی دربار قاجار، فروریخت. یک نمونه آن را باید در خوی جست که زمانی خاندان دنبلی بر آن چیره بود. آخرین حاکم دنبلی، جایگاه خویش را به محمد رحیم خان نسقچی باشی داد و پس از او ضیاء الدوله عمومی ناصرالدین شاه حاکم خوی شد و سپس شاه قاجار «اسکندرخان دولو، حاکم کرمانشاه را که به تهران احضار شده بود، به حکومت خوی روانه کرد». (54)

در نوشته ها و فرمان های دوران قاجاریه که واژگان سیاسی هنوز از بار استواری برخوردار نمی بوده اند، هم از ایران و انگلستان و فرنگ با واژه «مملکت» یاد می شده و هم ناصرالدین شاه ناحیه ای را که اینک شهرستان اراک است، «مملکت عراق عجم» می خوانده است. به تدریج رنگ باخته است. به هر روی، در نوشته های رسمی، فرمان ها، یادداشت ها، سفرنامه و یادمانده ها دیگر نوشتارهای غیر رسمی سده نوزدهم میلادی که سد ساله پیش از انقلاب مشروطیت است، نام ایران به اشکال گوناگون آمده ۵۵ که ناچیزترین آن ها «ممالک محروسه ایران» است که تنها در پاره ای از اسناد رسمی به آن اشاره شده است. در بیشتر نوشته های رسمی، نام دولتی ایران «دولت علیّه ایران» است .

در نخستین روزنامه ایران که «کاغذ اخبار» است، اشاره ای به ممالک محروسه نیست. دومین روزنامه ایران، وقایع اتفاقیه است که تا شماره 471 به نام «روزنامه اخبار دارالخلافه تهران» بود و سپس به فرمان صنیع الملک روزنامه «دولت علیّه ایران» نامیده شد. تنها در شماره 522 این روزنامه که چهارمین سال انتشار آن است که یک «اعلان دولتی» (نخستین فرمان سانسور در ایران) به چاپ رسیده که از «ممالک محروسه ایران» یاد می کند. در سال 1258 خورشیدی (1879) «روزنامه تبریز، موسوم به تبریز به توجه و امر نواب اشرف والا ولیعهد دولت علیّه ایران، حکمران مملکت آذربایجان دایر و طبع شد» (56).

در سه روزنامه دولتی دیگری که به نام های «روزنامه علمی»، «دولتی» و «ملتی» از پنج سال پیش تا سه سال پس از مشروطه منتشر شده اند، نشانی از «ممالک محروسه» نمی توان یافت. در شماره نخست روزنامه ملتی که در آغاز «روزنامه ملت سنیه ایران» نام داشت، در زیر نام روزنامه آمده است: «از جانب سنی الجوانب همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه، امر و مقرر است که روزنامه ملتی بر سیل آزادی انتشار یابد تا خاص و عام از فواید آن بهره یابند». (57)

روزگار مشروطه نیز به همین گونه است. نه در روزنامه «انجمن» (تبریز) که نخستین روزنامه ایران پس از مشروطه است و نه در روزنامه «مجلس» که روزنامه رسمی مجلس شورایی ملی ایران است، ممالک محروسه، پیشوند نام ایران نیست. روزنامه انجمن در ماه های نخست «روزنامه ملی» نام داشت. روزنامه آذربایجان که نخستین روزنامه در آن دیار به چاپ سربی و به گفته کسروی «بزرگ ترین روزنامه تبریز که در این سال (فرمان مشروطه) پدید آمد، نامه آذربایجان بود که آقای میرزا حاج آقای بلوری برپا نمود». و این آقای بلوری، همان میرزا آقا تبریزی، از بازرگانان نیک نهاد تبریز و از پشتیبانان آزادیخواهان بود. این هم برداشت علیقلی صفراف، سردبیر و دیگرنویسندگان روزنامه آذربایجان از ممالک محروسه و پاسخ ایشان به بازنویسان تاریخ: «ایران، ایران، ای وطن مقدس، و ای خاک اقدس؛ ای بهشت روی زمین و ای وادی پسندیده و دلنشین؛ ای دخمه شهنشهان جهان و ای مسکن جهانداران کیان. ای ایران، ای مهد مدنیت و ای گهواره انسانیت ... ای ایران، چه دلکش کشوری و چه ستوده مکانی!» (58)

در قانون اساسی ایران و متمم آن تنها در اصل نودم، آمده است که در «تمام ممالک محروسه، انجمن های ایالتی و ولایتی ... مرتب می شود». همین یک اشاره را که آشکارا به ایالات و ولایات دارد، شاهدهی می گیرند بر این که تا پیش از دوره پهلوی، ایران ساختار «فدرال سنتی» می داشته است! دیگر نیازی به خواندن همه قانون اساسی و گفتگوهای مجلس و همه اسناد به یادمانده از آن دوران نیست. باکی هم از این نیست که اصل دوم قانون اساسی و اصل هشتم متمم از «اهالی مملکت ایران» یاد می کند. باکی از این نیست که سرتاپای آن قانون و متمم آن بر پایه وجود یک ملت و مملکت نوشته شده است!

راستی این است که از هنگام صدور فرمان مشروطه و بنای دولت مدرن در ایران، اشاره به دولت و کشور ایران زیر نام «ممالک محروسه» که آن هم تنها بیان بازمانده ای از دوره های دور گذشته بود، در اسناد و نوشته های رسمی رخت بر بست. هشت سال پس از فرمان مشروطه، در یکی از مهمترین اسناد تاریخی آن زمان که بیانیه رسمی بیطرفی ایران در جنگ جهانی اول در نهم آبان 1293 (یکم نوامبر 1914) از سوی دولت مستوفی الممالک است، نام و نشانی از «ممالک محروسه» نیست. در بیش از 340 سند رسمی و گزارش های اینک منتشر شده وزارت داخله (کشور) ایران از چهار اداره شمال، شرق، غرب و جنوب، در دوران جنگ جهانی اول، یگانه نام رسمی ایران دولت ایران است. این احساس دوری از آن پیشینه ایلی فرمانروایی و برافروخته شدن ناسیونالیسم ایرانی در آن هنگام به پایه ای است که در مردادماه 1297 که شش ماه از انقلاب اکتبر می گذشته، دولت صمصام السلطنه بختیاری سندی را به تصویب می رساند که «طرح الغای کلیه مهادت و امتیازات و مقاولات یکسد ساله با دولت روس» نام دارد و بر پایه آن و برپایه «تجاوزات حق شکنانه دولت استبدادی سابق روس در این قرن نسبت به ملت و مملکت ایران و اخذ امتیازات و معاهدات غیر مشروع» به وزارت داخله دستور می دهد که همه سرزمین های گرفته شده در پیمان

های گلستان، ترکمان چای و آخال را به زور از روسیه باز پس بگیرند! ناگفته پیداست که چنین اندیشه بلندپروازانه ای از بایگانی وزارت خارجه و اداره شرق و شمال آن فراتر نرفت .

به هر روی راستی این است که «ممالک محروسه» کمترین پیوندی با ساختارهای فدرال که بر پیوستگی خودگزیده واحدهای سیاسی مستقلی استواراند، نمی داشته است. در گذشته های بسیار دور، در روزگار ایران کهن پیش از اسلام، پادشاهی های خودگردان و نیمه مستقلی در چهارچوب امپراتوری ایران وجود می داشته اند. این ساختار فرمان روایی پس از دوران اسلامی و به ویژه کوچ مهاجمانه تیره های قومی ترکمان تبار از آسیای میانه و خوارزم به سرزمین های مرکزی ایران و سپس لشکرکشی خونریزانه مغول و تیمور، از بنیاد دگرگون شد و ساختاری ایلی در فرمانروایی ایران جایگزین آن گردید. مراد از ممالک محروسه نیز همان است که در آغاز گفتم: سرزمین های نگاهبانی شده از سوی یک خاندان فرمانروا، امیر یا پادشاه. در دوره کوتاهی نیز این جا و آن جا از «ممالک محروسه ایران» یاد شد که مراد همان ایالات و ولایات ایران بود که شاهزادگان برآمده از کوشش خستگی ناپذیر فتحعلی شاه در تولید بازماندگان، برآن چیرگی می داشتند. در این ممالک محروسه ایشان هم کمتر جایی برای فرمانروایان غیرقاجار بود تا چه رسد به ایجاد «واحدهای سیاسی مستقل» یا «ممالک ایران»! در نیم سده پیش از مشروطه نیز کار چالش قومی در برابر ایران مدرن بالاتر گرفت و رقابت میان خاندان های قاجار سرنوشت ساز فرمانروایی ایران شد. مدرنیته و مشروطه ایران به این ساختار واپسگرا پایان داد اما نابرابری های دیگری به همراه ساختارهای خودکامه مدرن شده در کشور ما به جای ماند. آن هایی که برون رفت از گرفتاری های دوران مدرنیته ایران را در راهکارهای پیش مدرن گذشته جستجو می کنند، یا از سرنا آگاهی، سرنا را از سرگشاد آن می دمند و یا آگاهانه، سرنای دیگران را!

شنبه 29 فروردین 1388 - 18 آوریل 2009

پانویس ها:

1. این گفت آورد، از شمار شرم سارانه ترین سخنانی است که در باره «ممالک محروسه» و پیوستگی آن با فدرالیسم به میان آورده شده. پاره ای از شیفتگان سینه چاک از هم گسستن ایران از جمله از میان کسانی که به تازگی در نشستی در اروپا شرکت داشتند از این سخن می گویند که تا پیش از دوره پهلوی کشوری به نام ایران در میان نمی بوده و نام ایران «ممالک محروسه قاجار» بوده است! کسانی نیز اینک ساختار فدرالیسم استانی را با دگرگونی های «قومی» پیشنهاد می کنند. بازگشت همه این بازنویسان تاریخ، به ساختار فرمانروایی در دوره قاجاریه است که گویا «شکل سنتی و ایرانی فدرالیسم» است. به باور من، بخشی از کسانی که چنین داوری هایی را پراکنده می کنند، از تاریخ ایران آگاهی درستی نمی دارند. اما گروهی از ایشان هم نیک می دانند که چه می پراکنند و شرمی هم از دروغ پردازی های خویش نمی دارند .
2. فضل الله بن روزبهان خنجی: عالم آرای امینی، تهران، 1382، ص 366 .
3. عبدالحسین نوانی: اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، تهران 1356، صص 687-692؛ استاد نوایی این سند را از جلد نخست منشآت فریدون بیک که بیش از یکسده و سی سال پیش در استانبول به چاپ رسیده فراهم کرده است .
4. عطاملک محمد جوینی: تاریخ جهانگشای جوینی، تهران، 1378، جلد نخست، ص 26.
5. همانجا، جلد دوم، ص 154 .
6. ناصرالدین منشی کرمانی: نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، تهران، ۱۳۶۴، ص 5.

7. همان جا، ص 35 .
8. رشیدالدین فضل الله همدانی: جامع التواریخ، تهران، 1362، جلد نخست، ص 10. این را باید در این جا بی افزایش که بخش هایی از جامع التواریخ یا تاریخ رشیدی همه زیر همین نام به کوشش چندین پژوهشگر به چاپ رسیده است. بخشی از جامع التواریخ نخستین بار در نیمه نخست سده نوزدهم در پاریس چاپ شد. اتین مارک کاترمر بخشی از این کتاب را با ترجمه فرانسه آن در 1844 و کل کتاب را 1847 در پاریس چاپ کرد. نخستین نسخه چاپی جامع التواریخ در تهران به کوشش سید جلال‌الدین طهرانی از روی چاپ کاترمر در 1313 خورشیدی و بخشی دیگر از آن به کوشش بهمن کریمی از روی نسخه بلوشه در سال 1314 بود. احمد آتش بخش غزنویان را در 1336 و بخش سلجوقیان را در 1339 در آنکارا منتشر کرد. آنچه در این نوشتار از جامع التواریخ گفت‌آورد شده از بازچاپ دو بخش غزنویان و سلجوقیان احمد آتش است که در سال 1362 در تهران به چاپ رسید .
9. همان جا، جلد دوم، ص 26 .
10. همانجا ، جلد دوم، ص 293 .
11. فضل الله بن روزبهان خنجی: مهمان نامه بخارا، تهران، 1355، صص 297-299 .
12. مجله ارمغان، سال چهاردهم، ، تهران، 1312، صص 682-686 .
13. عبدالحسین نوائی: اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، تهران 1356، ص 19-22؛ از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس .
14. شهاب الدین محمد خُرنده‌زی: سیرت جلال الدین منکبرنی، تهران، 1344، ص 75؛ این کتاب نخست به عربی نوشته شده و در همان سده هفتم به فارسی برگردانده شده است.
15. عبدالحسین نوائی: اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، تهران 1356، ص 86-89؛ استاد نوایی این سند را از جلد نخست منشآت فریدون بیک که بیش از یکسده و سی سال پیش در استانبول به چاپ رسیده فراهم کرده است .
16. مجله ارمغان، سال چهاردهم، ، تهران، 1312، صص 512-514.
17. حافظ ابرو: زبدة التواریخ، تهران، 1380، جلد دوم، ص 877 .
18. عبدالحسین نوائی: اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، تهران 1346، ص 318؛ از مجموعه منشآت حیدر ایواغلی.
19. حافظ ابرو: زبدة التواریخ، تهران، 1380، جلد دوم، ص 878 .
20. همان جا، جلد اول، ص 235 .
21. همان جا، جلد اول، ص 239.
22. همان جا، جلد اول، ص 250.
23. نامه شاه اسماعیل در مجمع الانشاء ابوالقاسم حیدریبک ایواغلی، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، شماره 3482-OR ، برگ های 137-136 گفت‌آورد شده و نسخه ای از آن در «تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی» از سوی وزارت امور خارجه ایران در سال 1375 به چاپ رسیده است. پس از کشتن شیبک خان اوزبک و مناره ساختن از سر کشتگان و نوشیدن شراب در کاسه سر او، شاه اسماعیل صفوی، فتح نامه ای نوشت و به امیران و شاهانی که برآن ها چیره نشده بود فرستاد. نسخه فتح نامه ای که برای قانصوی غوری از ممالیک مصر فرستاده، به کوشش عبدالحسین نوائی در شماره سوم سال دوم مجله یادگار، آبان ماه 1324، برگ 31 به چاپ رسیده است .
24. میرزا سمیعا: تذکرة الملوک، تهران، 1364، ص 5-4.
25. مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی، تهران، 1346، ص 39.
26. ویلم فلور: اولین سفرای ایران و هلند، به کوشش داریوش مجلسی و حسین ابوترابیان، تهران، 1356، صص 22-27.
27. محمّد معصوم بن خواجگی اصفهانی: خلاصة السیر، تهران، 1368، ص 111.
28. همان جا، ص 132

29. محمد کاظم وزیر مرو: عالم آرای نادری، تهران، 1374، جلد نخست، ص 5 .
30. میرزا محمد مهدی خان استرآبادی: تاریخ جهانگشای نادری، تهران، 1370، ص 3.
31. همان جا، ص 5.
32. همان جا، ص 266.
33. محمد شفیع تهرانی «وارد»: تاریخ نادرشاهی، تهران، 1369، ص 42 .
34. میرزا محمد مهدی خان استرآبادی، منشی و وزیر نادرشاه در تاریخ جهانگشای نادری 268.
35. محمد شفیع تهرانی «وارد»: تاریخ نادرشاهی، تهران، 1369، ص 149 .
36. میرزا محمد کلانتر: روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، 1359، ص 89.
37. هاشم آصف رستم الحکما: رستم التواریخ، تهران 1352، ص 320.
38. محمود محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد نخست، تهران، 1369، صص 33-36.
39. رونوشت درست همان رونوشت دوم است که با متن فرانسوی پیمان همخوانی دارد .
40. کتاب «حیرت نامه سفرا»، سرگذشت نخستین سفر او به نمایندگی ایران به اروپا است. ماهیانه یکهزار رویه از کمپانی هند شرقی حقوق می گرفت و رفتار او در اروپا، دلباختن اش به دختر پادشاه بریتانیا و پافشاری احمقانه اش در این که پادشاه فرانسه باید نامه فتحعلی شاه را ایستاده بخواند (که به برهم خوردن دیدار او از دربار فرانسه انجامید)، به برداشت اروپاییان از نادانی درباریان قاجار و قابل خرید بودن ایشان یاری رسانید .
41. باور بسیاری از تاریخ پژوهان براین است که رونوشت فارسی این پیمان به خامه و دبیره شادروان ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است. اگر این باور درست باشد، آن رونوشتی که در کتاب فارسی - فرانسه «مجموعه معاهدات دولت علیه ایران با دول خارجی» آمده درست تراست. آن کتاب یک سال پس از فرمان مشروطه (1279 خورشیدی، 1908 میلادی) در چاپخانه فاروس در خیابان لاله زار به چاپ رسید و نسخه ای از آن در کتابخانه مجلس موجود است. رونوشت روسی این پیمان را در آرشیو دانشگاه مسکو می توان یافت.
41. <http://www.hist.msu.ru/ER/Etext/FOREIGN/turkman>.
42. محمود محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد نخست، تهران، 1369، صص 279-280.
43. میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی: منشآت قائم مقام، تهران، 1366، صص 101-100.
44. گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، تهران، 1369، سند شماره 16، ص 143 .
45. همان جا، سند شماره 66، صص 271-265.
46. همان جا، سند شماره 68، ص 276.
47. میرزا جعفرخان مشیرالدوله از روشنفکران برجسته میهن دوست دوره ناصری است. یکی از پنج نفر از گروه دوم درس خواندگان خارج است که عباس میرزا به فرنگ فرستاد. خدمت او در پاسداری از حقوق ایران در شناسایی مرز میان ایران و عثمانی شگفت انگیز است. از انگشت شمار سیاست مداران و کارمندان بلند پایه دولتی بود که هرگز رشوه نگرفت و تاپایان زندگی، با نیکی و درستی زیست. کتابچه گزارش و دیگر یادداشت هایش درباره پیمان ارزروم از اسناد خواندنی و ارزشمند تاریخ ایران است .
48. «تحریراً فی شهر رمضان سنه 1268 عریضه خدمت داعیان پناهی امیدگاهی مشیرالدوله مشرف شود». نام و مهر 18 تن از بزرگان سردشت در زیر این نامه است. نامه مردم صوما و برادشت، هوده، چهریق و پاره ای از شهرها و روستاهای دیگر نیز به جای مانده است.
49. در نخستین تمبرهای چاپ شده تنها گراوری از شیرشمشیر برکف و خورشید بر دوش است. تمبرهای دوره پس از آن گاه را به همراه «پست پرسیان» به فرانسه .
50. محمد ابراهیم باستانی پاریزی: تلاش آزادی، تهران، 1355، ص 33.

51. قهرمان میرزا سالور: روزنامه خاطرات عین السلطنه، جلد نخست، تهران، 1374، برگه های 493 تا 634. برای آگاهی بیشتر در این باره بنگرید به نوشتارهای من در برگه‌ی تاریخ .
52. محمدمبین ریاحی: تاریخ خوی، تهران، 1372، ص 375.
53. مسعود میرزا ظل السلطان: سرگذشت مسعودی، تهران 1368، ص 190.
54. رضا قلی خان هدایت: روضة الصفاى ناصرى، جلد 10، 1339، ص 550. نسقچی باشی، رئیس میرغضب هاست. محمد رحیم خان سالیانی پس نسقچی باشی، علاء الدوله و امیرنظام لقب گرفت. محمودخان احتشام السلطنه، دومین رئیس مجلس مشروطه و از نیکان آزادی خواه و نواندیش، فرزند او است.
55. در نوشته ها و فرمان های دوران فاجاریه که واژگان سیاسی هنوز از بار استواری برخوردار نمی بوده اند، هم از ایران و انگلستان و فرنگ با واژه «مملکت» یاد می شده و هم ناصرالدین شاه ناحیه ای را که اینک شهرستان اراک است، «مملکت عراق عجم» می خوانده است. به تدریج رنگ باخته است. در سفارت نامه خوارزم رضاقلی خان هدایت نباشد. او از میرزایان درس خوانده دوره فاجار بود که در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه و وزارت امیرکبیر، در سال 1231 خورشیدی (1852) از سوی دولت ایران راهی خیوه شد تا خان خیوه از جمله برای آزادی ایرانیانی که پس جنگ با ترکمن ها در سرخس به اسارت گرفته شده بودند گفتگو کند. در این سفرنامه خطی 150 صفحه ای، بیش از یکسده بار که از واژه ایران یاد شده، «ایران»، «دولت ایران»، «دولت علیّه ایران»، «بلاد ایران»، «شاهنشاه ایران»، «اسرای ایرانی» و «اهالی ایران» است و یکبار نیز از ممالک محروسه یاد نشده است .
56. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه: تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص 357 .
57. بنگرید به محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد چهارم، اصفهان، 1331، ص 23 .
58. کسروی درباره علیقلی صفراف می نویسد: «شگفت تر هم کار صفروف است که راپورتچی باشی محمد علی میرزا می بوده که راپورت ها که می رسیده از زیر دست او می گذشته و با چنین کار خود از آزادی خواهان می بوده و با آنان همراهی و همدردی می نموده ... این صفروف روزنامه ای به نام "احتیاج" برپا کرد که چند شماره اران بیرون آمد. ولی چون سخنانی نوشت که به محمد علی میرزا ناخوش افتاد، بادستوراو چوب به پایش زدندو از روزنامه اش جلوگرفتند». تاریخ مشروطه ایران، تهران، 1354، ص 151.